

گل موسی

<"xml encoding="UTF-8?">

عاشقان سلام :

آنچه از پیش چشمانتان می گذرد گلگشتی است در باغ نگاههای خورشید کریمه اهل بیت حضرت معصومه (سلام الله علیها) آنجا که ضریحش جانبخش ترین نقطه نورانی زمین است و بارگاهش ملکوتی ترین نقطه آسمان و این چند خط عرض ارادتی است ناقص از جانب بنده ای روسیاه و کمترین از عاشقان و دلباخته گان کوی فاطمه معصومه (سلام الله علیها)

در وجود با کرامت این بانو هیچ نقصی یافت نمی شود اما در نوشتار من به اندازه تمام ستاره ها کاستی هست که تقاضا می کنم که عاشقان ولایت پس از مطالعه از تذکر آن چشم پوشی نفرمایند.
با توجه به عظمت بانو حضرت معصومه (سلام الله علیها) نقاط تاریک بسیاری در زندگی ایشان یافت می شود که جا دارد مردمان تحقیق به بررسی آن بپردازند.
این نوشته تنها سعی بر پرداختن ادبی به اهم اتفاقات زندگانی بانو داشته که انشاءا... دراین راه موفق بوده باشد.
به هر ترتیب این چند سطر را با عاشقانه ترین واژه ها به ساحت مقدس همه عاشقان کریمه اهل بیت تقدیم می کنم به امید آنکه از باده شفاعت بانو لبریز گردیم.
قم - حامد حجتی

لبخند بهشتی

عطر گل همه جا را فرا گرفته بود و نسیم در نهایت لطافت از کنار چشمانم عبور می کرد بار دیگر محضر مبارکش را درک می کردم ،چقدر نگاه کردن به چشمانش لذت بخش بود هروقت می آمدم تندیس مهربانی اش پیش چشمانم جلوه گری می کرد و من مبهوت در طراوت کلامش باقی می ماندم .
وقتی به خدمتش رسیدم کنار گهواره کودکش نشسته بود و با کلامی لطیف با کودکش سخن می گفت؛ چقدر مهربان و پدرانها!

پیش تر رفتم زانوی ادب در پیشگاهش زدم و آرام به حضرتش گفتم :

- با نوزاد سخن می گوئید ؟

نگاهش آرام از چهره معصوم کودک برداشته شد و تمام حجم مرا فرا گرفت :

- آری ...

و با مکثی کوتاه ادامه داد :

- اگر بخواهی تو هم می توانی با کودک سخن بگویی.

- من ! ...

- آری تو ...

شگفتی ازچشمانم می بارید ، امام صادق علیه السلام دوباره نگاه مهربانش را از پهنای صورت نورانی کودک گرفت و به من گفت :

- بیا

جلو رفتم ... با شگفتی تمام به چهره کودک نگاه کردم وقتی چشمان زیبایش را به نظاره نشستم ، ناخودآگاه گفتم :

- سلام علیکم

لبان کوچک و زیبای کودک به حرکت درآمد و جواب سلام مرا داد بهت زده این جریان را پی می گرفتم ، که کودک آهسته به من گفت :

- نامی که برای نوزاد تازه متولد شده ات انتخاب کرده ای تغییر بده که خداوند از آن نام ناخشنود است (1) شگفتی ام دو چندان شد ، این کودک از کجا می داند که خداوند به من تازه فرزندی عنایت کرده ، آن وقت این طفل اسم آن کودک را از کجا می داند؟! تمام وجودم لبریز از بهت و شگفتی شد که کلام امام صادق علیه السلام به تمام سئوالات من پاسخ داد :

- تعجب نکن ... این کودک من موسی است . خداوند دختری به او عنایت می کند که نامش "فاطمه" است ، او در سرزمین "قم" به خاک سپرده می شود .

هرکس او رادرقم با معرفت زیارت کند به بهشت می رود (2). وجودم لبریز از عشق به این کودک و فرزند او شد ، دوست داشتم شبانه روز به چهره معصوم و زیبای موسی نگاه کنم ... راستی " فاطمه " دختر موسی چگونه بانویی است ؛ نمی دانم ، اما وقتی به چهره پدرش نگاه می کنم تمام وجودم لبریز از محبت این بانو می گردد .

چه قاصدکهای زیبای دورتادور گهواره اش چرخ می زنند ، چشمهایم را به کودک می دوزم و او هم با یک لبخند بهشت را میهمان چشمانم می کند ...
" فداها ابوها "

از راه دور می آمدم ، خستگی راه بر شانه هایمان سنگینی می کرد و تنها امیدمان دیدار محبوب قلبهایمان امام کاظم علیه السلام بود . شبانه روز سفر همیشه به این فکر می کردیم که در اولین نگاه ، به آقا چه بگوییم و از او چه بخواهیم ؟

شبهه که اطراق می کردیم ، چشم در چشم ستاره ها تا طلوع فجر با مولایمان عاشقانه می گفتیم . از هستی و ظرایف و دقایق آن سؤال می کردیم و آرزو داشتیم آقا جوابمان را بدهد . چه شبهایی که در خلوت ، با آقا صحبت می کردیم و مجنون وار در پی این بودیم که بهترین واژه ها را برای سخن گفتن با آقا بیابیم ...
آه چه شبهایی بود !

وارد مدینه شدیم ، با کوله باری از سؤال سراغ وجود نازنین امام را گرفتیم ، اما ...

اما گفتند : آقا به مسافرت رفته اند . چقدر سخت بود ، وقتی این حرف را از زبان مردم شنیدیم . تمام ناراحتی مان از این بود که باید هر چه سریعتر به شهر خود باز می گشتیم . ناگزیر سؤالهایمان را نوشتیم و از اصحاب امام خواستیم ، هنگام مراجعت آقا جواب سؤالهایمان را مکتوب کند ، تا حداقل به پاسخ سؤالهایمان دست یابیم ، اگر چه از دیدن آن ودیعه الهی محروم شده بودیم .

سؤالهایمان را نوشتیم ، جهاز شتران را بستیم و آماده بازگشتن بودیم... که خبر آوردند " حضرت فاطمه معصومه (سلام الله علیها) " دختر خردسال و آشنا به مرام ولایت امام موسی سؤالهایمان را جواب دادند .

شگفت زده بودیم وقتی به پاسخ ها نگاه می کردیم ، انواری خدایی که تنها در کلام معصومین می توان یافت در آن یافتیم .

خوشحال از اینکه به پاسخ خواسته هایمان رسیدیم و غمناک از این که سعادت زیارت مولایمان را نیافتیم . با دستی پر از مفاهیم بلند کلام حضرت معصومه (سلام الله علیها) اما با دلی هجران کشیده فقدان امام شهر را ترك گفتیم .

تمام کاروانیان در التهاب هجران محبوب قلبها می سوختند و بیابان را به سوی زادگاهمان طی می کردیم که خبرآوردند در مسیر راه با کاروان امام تلاقی خواهیم کرد و زیارت امام کاظم (علیه السلام) نصیمان می شود . اشک شوق چشمانمان را فرا گرفته بود و تصویر زیبای امام موسی کاظم (علیه السلام) در چشمهایمان نقش بسته بود ، چقدر دلپذیر بود زیارت محبوب قلبها !

وقتی امام فهمیدند که حضرت معصومه (سلام الله علیها) جواب سئوالهایمان را مکتوب کرده اند آنها را طلب کردند بعد از مطالعه جواب ها ، لبان نورانی شان آرام و مطمئن سه بار این کلمات را تکرار کردند :

- فداها ابوها ... فداها ابوها ... فداها ابوها ...

پدر به فدایش ... پدر به فدایش ... پدر به فدایش ...

وقتی این واژه ها را از امام می شنیدیم عطر مدینه و غربت بی بی در تمام کاروان حکم فرما شد. در خاطراتمان سخنان حضرت رسول تداعی می شد که به حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) اینگونه می گفتند (3). و آنگاه بود که می توانستی چراغانی اشک را در دیده هایمان ببینی .

نسیم خنکی در بیابان می وزید و عطر کرامت حضرت معصومه (سلام الله علیها) تمام وجودمان را پر کرده بود حالا ، هم چهره نورانی امام را دیده بودیم و هم با دستان با کرامت بانوی دو عالم از کوثر ولایت سیراب شده بودیم . چه سعادت از این بهتر ...

وقتی کاروان امام در افق ناپدید می شد ، رطوبت اشک را برگونه هایمان حس می کردیم ، قاصدکها میان ما و کاروان نورانی امام فاصله انداخته بودند و ما همچنان در درک معرفت این خاندان مبهوت بودیم ...

گل موسی

بوی باران بود ام باران نمی بارید ، گاهی رد پای عابری خسته کوچه ها را در می نوردید و اهنگ لطیف نسیم کوچه های مدینه را پشت سر می گذاشت . همه ساکت بودند حتی از دیوارهای کاهگلی هم صدایی در نمی آمد . در خانه امام موسی همه چشم انتظار بودند تا میهمانی سبز پوش چشم های خویش را به آنها بسپارد ...

موسی (علیه السلام) نماز می خواند و بچه های کوچک چشم به در دوخته اند تا با صدای روح بخش کودکی زیبا به سرور بنشینند . در میان آن منتظران عاشق رضا (علیه السلام) از همه نگران تر چشم به در دوخته بود . عطر بهشت بر شهر وزیدن می گیرد ، چشم های رضا (علیه السلام) می درخشد و بر قنوت موسی شبنم می نشیند ؛ ملائک آرام از آسمان می آیند .

خنده بر لبهایشان موج می زند و صدای هلهله کروبیان با گریه آغازین " فاطمه " درهم می آمیزد . گریه و خنده ارمغان این تولد مبارک است که بر لب و چشم های همه جلوه می کند .

رضا خوشحال است چون خواهرش " فاطمه " را در حریری سبز و زیبا می بیند . امام موسی کاظم (علیه السلام) که سلام نمازش را می دهد به سجده شکر می رود و به شکرانه حضور این دختر اشک می ریزد .

آفتاب وجود فاطمه معصومه (سلام الله علیها) زمین را نورانی کرده است ؛ درست مثل زمانی که مادر بزرگوارش زهرا (سلام الله علیها) دنیا آمده بود . همه شاد باش می گویند . آمده اند به چشم سایه آستان معصومه این

گل محبوبه . چشم هایش به زلالي کوثر است . وقتي که پدر را نگاه مي کند زيباترين شعر هستي را با نگاه معصومش مي سرايد . موسي (عليه السلام) گفتاري از پدر بزرگوارش را به ياد مي آورد که فرمود :

" خدا را حرمي است که آن مکه است ، رسول خدا را حرمي است که آن مدینه است ، اميرالمومنين را حرمي است که آن کوفه است و ما را حرمي است که آن قم است . از فرزندان ما دختری ، فاطمه نام در آنجا دفن مي شود که هر کس او را با معرفت زيارت کند بهشت بر او واجب است .

" نجمه " قنذاقه سبزش را در آغوش مي گيرد و بوسه اس گرم را نثار پيشاني بلندش مي نمايد . لبخندي کودکانه بر چهره ملکوتي اش مي نشيند . " نجمه " فاطمه " گل موسي " را سخت در آغوش مي گيرد و مي بويد ، عطري از چهره زيباي فاطمه برانگيخته مي شود . وقتي صداي اذان امام موسي کاظم (عليه السلام) گوش جان "معصومه" را نوازش مي دهد ؛ چشمهايش آينه دار بهشت مي شود .

رضا (عليه السلام) آرام به فاطمه نگاه مي کند و فاطمه هرگاه چهره برادر را زلال چشمش مي يابد لبخند مي زند و در حافظه تاريخ بار ديگر محبت اين برادر و خواهر چون زينب (سلام الله عليها) و حسين (عليه السلام) ثبت مي شود . قاصدکها هم خوشحال و شاد دور سر فاطمه چرخ مي خورند و ميلاد اين محبوبه الهي را جشن مي گيرند .

قاصدکهای عاشق

شميم دل نوازي سراسر خانه موسي را فرا گرفته ، خنکهاي نسيم حضور فرزندی الهي که امروز خانه ساده و بي رياي امام را جلا داده ؛ د رهوا جاري است . شادي ، لبخند و مهرورزي واژه هايي است که با آمدن اين نور رسیده روح ديگري يافته اند . وقتي غنچه لبخند روي لبهاي زيبايش مي شکوفد امام موسي کاظم (عليه السلام) ، خاتون دو عالم حضرت نجمه و امام رضا (عليه السلام) سراسر شادي و شور مي شوند .

آنچه بيش از همه جلوه گري مي کند نگاههاي معصومانه فاطمه به برادرش رضا است . در برخورد چشمهاي رضا با صورت زيبا و دوست داشتني فاطمه لبخندي جريان دارد که زيباترين تغزل عالم است . عشق در نگاههاي ملکوتي اين دو معنا مي يابد و دلدادگي در خنده هاي برادرانه رضا تجلي دارد فاطمه را به آغوش مي کشد و پيشاني اش را بوسه باران محبت مي کند و فاطمه تمام اين خوبيتها را با يك لبخند پاسخ مي دهد .

آنچه در وجود اين دو جاري است همان محبت و عشقي است که زينب (سلام الله عليها) و حسين (عليه السلام) را شيدا کرده بود . فاطمه و رضا دو بال ملکوتي نجمه اند که بيشتر از همه به چشمهاي خويش ايمان داشتند .

آنچه از برگهاي تاريخ مي توان دريافت رابطه عميق و عاشقانه اين دو برادر و خواهر است . تا آنجا که وقتي امام رضا (عليه السلام) به امر خليفه به سرزمين ايران هجرت کردند دل نازک خواهر تاب فراق برادر را نياورد و راه ايران را پيش گرفت .

فاطمه شب ها با ستاره ها از خوبيهاي رضا (عليه السلام) مي گفت و روز تمام دلدادگي خود رابه قاصدکهاي عاشق مي سپرد تا به رضا (عليه السلام) برسانند.

روزها و شبهاي پرخطر سفر برايش آسان مي نمود چرا که ديدار محبوب ، اميد قلب و برادر عزيزش را در انتهاي سفر اميد داشت و به اين اميد آنچنان خرسند بود که تمام سنگيني سفر بر شانه هایش سبک مي نمود . شوق ديدار برادر در قنوتهايش تجلي داشت ، و نمازش از عطر حضور رضا پر بود . وقتي به سجده مي رفت زيارت امام خويش را آرزو مي کرد .

روزهاي سفر دير به شب مي انجاميد و مسافت حجاز تا طوس چقدر طولاني تر شده بود ، چشمان معصومه (سلام الله عليها) در طول سفر همچنان افق را مي كاويد تا كدامين روز از راه برسد و انوار تابناك برادر را در خويش پنهان داشته باشد . كاروان همچنان به سوي طوس در حركت بود و هر روز قاصدكهاي عاشق پيغام معصومه را براي برادرش رضا بر بالهاي باد مي بردند ...

محبوبه بيمار

كاروان بيابان را مي شكافت و پيش مي رفت ، جز زنگ كاروان هيچ صدائي به گوش نمي رسيد . به خليفه ظالم خبر رسيد كه كارواني از سادات هاشمي كه مريدان و فرزندان و اقوام امامند در راه طوسند و به آروزي ديدار خورشيد خاندان حضرت رضا (عليه السلام) راه مي پيمايند ؛ خليفه كه از حضور با صلابت سادات هاشمي بيم داشت سپاهي را مهيا ساخت تا اين كاروان را از حركت باز دارد . ساوه تازه به قدوم كاروانيان منور شده بود و انوار علوي بي بي معصومه (سلام الله عليها) بر روح شهر جاري شده بود كه سپاه مأمون به شهر آمدند ، گروههاي گريختند و بيست و دو نفر به شهادت رسيدند و حضرت معصومه چون عمه اش زينب زخم دار اين فاجعه بود . كشته شدن همراهان و نديمان غمي فزاينده را براي بانوي صبور به ارمغان آورده بود . بانو بيمار شده بود ، نمي دانم بدست سپاهيان او را مسموم کرده بودند يا از فرط بيماري تاب از كف داده بود اما هر چه بود روزگار سختي بر بانوي كرامت مي گذشت . بيماري بر جسم بانو چنگ انداخته ، ديگر تاب رهسپاري تا طوس را نداشت ، روزها را به سختي به شب مي رساند و شبهايش را تنها با قاصدكهاي عاشق هم صحبت است . ستاره ها براي دلداري به عيادتش مي آيند و ماه هر شب تا صبح بر بالينش بيمارداري مي كند . امشب گل محبوبه ما بيمار است . و چون مادرش نماز شب را نشسته مي خواند . نمي دانم امشب بانو قنوتش را به كدامين دعا معطر مي سازد . به سجاده بانو نزديك مي شويم شايد دوباره بتوانيم عطر زلال گل محبوبه را از سجاده معصومه (سلام الله عليها) استشمام كنيم .

پروانگان شيدا

مردم قم عطر بهشت مي دادند . چند گاهي بود كه قدمهاي قمي ها ساوه را با طراوت کرده بود . سادگي از چشمهايشان مي باريد و عشق به اهلبيت در پيشاني بلندشان تجلي داشت . آنقدر عاشق بودند كه چون خبر رسيدن محبوبه آل رسول را شنيده بودند به ساوه آمدند تا اين سلاله سبز با قدمهاي بهاري اش شهر آنان را نيز معطر سازد . قم سالهاي متمادي عطر ولايت مي داد و از رايحه دل نواز حب علي لبريز بود . قم نگين انگشتر ولايت پيشگان ايران بود و تنديس محبت ايرانيان به خاندان آفتاب . و امروز كه ساوه ميزبان محبوبه رضا حضرت معصومه است قدمهاي سبكبال قمي ها را نيز شانه هایش احساس مي كند .

بيماري و از دست دادن تعدادي از كاروانيان توان از معصومه (سلام الله عليها) ربوده بود اما وقتي قاصدكها خبر حضور قمي ها را به او دادند لبخند زيبايش به صبح طراوت داد داد و شبم ها بار ديگر بر گونه گل ها خود نمايي

کردند .

آري اهالي قم به استقبال قدمهاي خانم آمده بودند تا غبار راهش را سرمه چشمانشان گردانند و از مژگان عاشقشان فرشي بگسترند تا پذيراي گامهاي هاشمي حضرت فاطمه معصومه (سلام الله عليها) باشند ؛ گاه ملاقات قمي ها با بانو ديني بود . فرشتگان مسافت آسمان تا زمين را پيموده بودند تا در اين ضيافت زيبا حضور داشته باشند.

اشك ميهمان چشم ها بود . بي بي پشت پرده اي آرام نشسته بودند و قمي ها عاشق دست بر سينه ايستاده بودند .

خورشيد با تمام زيبايي اش اين لحظات ناب را مي سرود و آسمان دست نوازش خود را بر سر همگان مي گستراند . چه زيبا بود حضور اين عاشقان ولايت در کنار بانوي كرامت.

موسي بن خزر ج از عاشقان مجنون و دلسوخته اهل بيت كه هميشه چشمانش تجليگاه ياد و نام اهل بيت (عليه السلام) بود ، گام پيش نهاد و آرام گفت : بانوي بزرگوار ، "قم" در انتظار قدمهاي ملكوتي شماست . آيا قمي ها اين سعادت را دارند كه ميزباني شما را داشته باشند ؟ اگر كرامت كنيد و قدم بر چشمهاي ما بگذاريد سعي خواهيم كرد ميزبانان خوبي براي شما باشيم .

سكوت معني دار خانم دل شيعيان قمي را چراغاني كرد و چيزي نگذشته بود كه موسي بن خزر ج مهار مركب خانم را در دست گرفته و راه قم را در پيش رو داشت .

قاصدكها شاد بودند اما تلخي بيماري بانو هنوز تمام لبخند را بر لبهايشان ننشاندۀ بود . زمين ساوه دلگير و غمين به غروب مي مانست چون در اين چند روز بهترين ساعات خويش را زير گامهاي گل محبوه سپري کرده بود .

ابرها از پس كاروان بانو در حركت بودند و نسيم هم آنها را همراهي مي كرد . موسي بن خزر ج چون گل نوشكفته شاد بود و قم به پايان رسيدن اين انتظار را به جشن نشسته بود.

شبم اشك

مردم زيادي به استقبال آمده بودند ، زنان و دختران قم با چشمهاي مهربانشان به ديدار بانو مي شتافتند . بعضي تا چشمانشان به جمال بانو روشن مي شد از شوق نمي توانستند سخن بگويند . بانو ميهمان موسي بن خزر ج بود و در اين روزها مردم براي عرض ارادت پايكوب خانه او بودند . او كه مهرباني مرامش بود و عشق به اهل بيت درچشمانش موج مي زد .

دست مهربان خانم بر سر شهر كشيده شده بود و همه افراد حضور بانو را ارج مي نهادند . فضاي شهر را عطر امام رضا (عليه السلام) به خود گرفته بود . همه جا از خانم سخن به ميان مي آمد .

روزها مردم به ديدار بانو مي آمدند و شبهاي اين محبوه مهربان به عبادت سپري مي شد . هر شب استوانه هاي نوراني از آسمان شهر به سوي آسمان كشيده شده بود . وقتي دقت مي كردي تسبيح آسمان و زمين . درختان و پرندگان ، همه و همه را مي شنيد . خانه موسي بن خزر ج كانون مناجات شبانه قم بود . آه كه چه اشكهايي چه گريه گريه هاي معصومانه اي در دل شب بر گونه هاي بانو جاري مي گرديد . گاهي از دوري برادر مي سوخت گاهي مناجات مي خواند و گاهي سكوت مي كرد .

در اين مدت کوتاه كه محبوه رضا اشك هايش را به شب هاي قم مي سپرد صبح كه خورشيد سر بر مي آورد بر

رخ تمام گل های شهر ژاله صبحگاهی جلوه گر بود .

و من می دانم که طراوت شب‌نم اشک بانو تا همیشه در شب های شهر جاری خواهد بود .
دوری برادر برای خواهری مهربان چون معصومه بسیار دشوار می نمود و از این رو بانو بعد از نمازهایش دست به دعا بر می داشت و در هجران برادر چون شمع می سوخت و از خدا می خواست که تا فراق بین او و برادر را به سر آورد . چه روزگاری بر قم گذشت ؛ شبها یکپارچه اشک بود و روزها خورشید بغض کرده بود و اینها نبود مگر به خاطر چهره بیمار خانم .

پروانه ها می گفتند : چند روز است خانم خوشحال تر به نظر می رسد . شاید قاصدکها خبری از برادر برایش آورده بودند ... نمازهای بانو عطر وصال می داد این را از تشهد نمازهایش می توان فهمید .

عطر عبادت

همیشه وقتی گل های باغچه پژمرده می شوند ، بلبلان غمگین می شوند و نشاط و شادمانی جای خود را به یأس و خمودی می دهد .

گل های باغچه طراوت چشم های بهارآفرینند و افسردن آنها یعنی همان لحظاتی که دیگر عطر بودن نمی وزد و همه جا از التهاب حضور خالی می شود .

خانم در خانه موسی بن خزرج اقامت نموده بود ، اتفاقی کوچک در آنجا بود . که خانم روزها بر بستر بیماری اش می آرمید و شبها با تمام ناتوانی در اوج عروج به عبادت می گذشت .

چند روز بود که هجران برادر با ضعف عمومی بانو دست در دست هم ناتوانی و بیماری را برای خانم به ارمغان آورده بودند .

گاهی وقتی چشم های بانو به افق خیره می شد ، نمی دانم کدامین صحنه او را چنین مجذوب خود می نمود . در این بین پروانگان ، پرستار واقعی لحظات سبز خانم از اشک خویش دوا می ساختند و از برکت دستهای خود برای بانو طعام مهیا می نمودند . اما او همچنان در تب بیماری می سوخت . چشمان قم بیماربیمار بود .

هوا از عطر یاس تهی شده نمی دانم شب‌نم ها طراوت خود را به کدامین دشت سپرده بودند .

شب که می شد ، ماه و ستاره ها همگی گرد "ستیه" (4) جمع می شدند و چشم به قنوت‌های بارانی بانو می سپردند شاید شفای گلبرگ پژمرده شان را از عروج دعا در یابند . این روزها زمین و زمان خاکیان و افلاکیان ختم "امن یجیب" گرفته اند . شاید بانوی خوبیها بار دیگر لبخندی بهشتی بر لبانش نقش بندد .

عطر عبادت خانم که درکوچه های کاهگلی قم می پیچید ، تنها نوید زندگانی شهر بود ، "ستیه" همچنان نگران گلبرگ های محبوبه رضاست . بعد از این عطرناب سلوک بانو سالها در این مکان نوازشگر مشام تاریخ خواهد بود . بی جهت نیست "ستیه" بعد از سالها مدرسه علوم دینی می گردد و جوانان شیعه در پناه عبادتگاه بانو به تحصیل و تهذیب می پردازند .

بیماری او همه را نگران کرده و گریه های شبش بند قلب های شیعیان را از هم گسسته است . امشب چشمان ستاره ها نگران تر از همیشه به قم دوخته شده است . گاهی نیم نگاهی به ماه دارند اما همچنان خود را در تلاطم نگرانی قم رها ساخته اند .

قاصدکها بیقرارند . فاصله "ستیه" تا عرش را می پیمایند و دائم زیر لب "یا من اسمہ دواءو ذکره شفاء" می خوانند ، شاید بار دیگر سلامتی را در چهره بانو به نظاره بنشینند .

نگاههای ستاره ها غریب است و پروانه های شیدا سر از پا نمی شناسند و بانو در کمال آرامش دل به مناجات سپرده است در حالی که بیماری و پیشانی اش موج می زند .

" خدایا طاقت دوری او را نداریم ، شفایش را عنایت کن ... " این صدای قاصدک بود که اکنون به نماز حاجت ایستاده اند ...

- " خانم بعد از این با که نجوا کنیم ، برای که از غیب خبر بیاوریم و قاصد خوبیهای که باشیم ... " صدای مویه قاصدکها بود که آتش به دل همه می زد ، آری بالهای عروج باتو گشوده شده بود و او را تا ملکوت ، تا عرش ، تا خدا پرواز داده بود . پروانه ها مثل همیشه آرام و بی صدا می سوختند و کم کم بالهایشان رنگ خاکستر به خود می گرفت .

- " خانم یادت هست ، از ابتدای سفر ما خبر رسان تو بودیم و پیغام های برادرت را برایت می آوردیم، درست بود ما را تنها بگذاری و بروی ... درست بود ... دور تا دور " ستیه " را چشمهای بارانی احاطه کرده است . پیکر سرور خود غمگانه می سوزند و خاکستر بر سر می پاشند . صدای شیون آنها شهر را پر کرده است . غربت معصومه (سلام الله علیها) تمام نگاهها را به سمت مدینه می کشاند آنجا که پیکر بانوی آب(5) آرام غسل داده می شد . و علی ، حسن ، حسین زینب و ام کلثوم (سلام الله علیها) تنها عزاداران آن سوک بودند اما تنها تفاوت این رحیل با عروج زهرا در این است که چشمهای عاشق بسیاری از قمی ها در این غم بارید ، حال آنکه در سوک ارتحال فاطمه زهرا (سلام الله علیها) تنها انگشت شمار چشم بود که لیاقت گریستن و مشایعت او را داشتند ...

عجب غربت انگیز است این ارتحال ، شیعیان ولایی و راستین هرگز نخواهند گذاشت گرد غربت بر مزار بانو بنشیند .

بابلان باغی بود از آن موسی بن خزرج مردم پیکر بانو را به آن سو تشییع می کردند . شانه های شهر در این سوگ بزرگ ناتوان شده بود . زن و مرد کوچک و بزرگ با چهره هایی غبار آلود و حزین سوگواره می خواندند و بدنبال پیکر بانوی کرامت او را تا عرش تشییع می کردند ؛ روز بود اما ستاره ها هم به مشایعت آمده بودند و در پیشاپیش تابوت شور می زدند .

وقتی تابوت مادر معصومه (سلام الله علیها) فاطمه مظلومه (سلام الله علیها) را تشییع می کردند تنها دستهای مهربان چند صحابه همراه تابوت بود اما اینجا به وسعت تمام قلب های عزادار قمی دست برای تشییع آمده اند . چه تصویر غمناکی است ؛ هزاران عاشق به مشایعت گل محبوبه خود آمده اند . آه ستاره ها سینه می زنند و ماه نوحه می خواند ...

مردان سبز پوش

چه روزهایی بر تاریخ قم گذشت ورود و عطر افشانی اش نقطه عطفی در تاریخ این شهر بود و رفتنش غمبارترین روز را برای قم به ارمغان آورده است .

آل سعد سردابی در ملک موسی بن خزرج حفر کردند تا پیکر محبوبه خدا را در آن دفن کند . مقدمات تدفین آماده شده بود . زنان متقی و پارسا گل برگهای پیکر معصومه (سلام الله علیها) را به اشک چشم غسل دادند و آماده بودند تا پیکر بانو را بر شانه هایشان تا بی کران افق تشییع نمایند . چه سخت است خدایا ! پیکر پاک يك گل در میان خاک پنهان گردد. چه سخت است وقتی که بادهای زرد گلبرگ های نوشکفته گلی را پرپر کنند . چه

سخت است با خاندان آفتاب همنشین بودن و پس از مدت کوتاهی دل کندن از این همه روشنایی .
چه سخت است خدایا ! چه سخت است. هر وقت عطر نمازش در آسمان شهر می پیچد، شمیم قنوت‌های زهرای
مرضیه و نسیم مظلومیت زینب علیهما السلام بر شهر وزیدن می گرفت و حالا بار دیگر شهر در روز مرگی خود
غوطه ور است . آه که چقدر احساس تنهایی می کنیم معصومه (سلام الله علیها) يك دنیا صفات پاك و
پسندیده بود که همه را از پدر و برادرش آموخته بود و هم اکنون این تندیس سلوك است که به سمت خدا سفر
می کند .

پیش از اینکه جمعیت سوگوار برسند قاصدکها خود را به قبر بانو سپرده بودند و با خاك نجوا می کردند و عطر
خاك را به حافظه خود می سپردند و اشك چشمان خود را با خاك بستر عروج بانو می گرفتند .
ستاره ها مات و مبهوت به قبر می نگرند و منتظرند تا آخرین نگاه‌های خود را وقف بانوی خوبیها نمایند.
جمعیت از راه می رسد تا پیکر محبوبه را به سرداب برند و به خاك بسپارند ... اما چه کسی ؟ چه کسی توان این
خاك سپاری را دارد ؟! سئوالی بود که در تمام چشمها جرقه می زد ...
صدای گام‌های سوارانی از دور به گوش می رسد ...

- دست نگهدارید دو سوار نقاب پوش به این سمت می آیند .
نگاه‌های نگران به سمت دیگر کشانده می شوند دو سوار می آیند با قامتی رشید استوار و با صلابت از اسبها به
پایین می آیند بر بانو نماز می گذارند پروانه ها هم به آنها اقتدا می کنند و بانو را به قبر می سپارند . مردم
همچنان مبهوت در حضور نورانی مردان سبز پوشند که سوار بر اسب در انتهای افق محو می شوند ؛ گویی زمان از
حرکت ایستاده بود وقتی مردان سبزی پوش به خاکسپاری بانو مشغول بودند . حق هق گریه قاصدکها و مبهم
خواندن فاتحه به گوش می رسید . آه آن گرد خاکستری که روی قبر بانو باقی مانده چیست ؟
آری بالهای سوخته پروانه هاست و امروز آنها هم سوختند . هم جامه دریدند و هم خاکسترشان را باد با خود تا
جوار حضرت او برد ...

سلاله عشق

او بانوی کرامت ، محبوبه رضا ، معصومه موسی عروج کرد و يك دنیا اشك و رحمت نصیب قم گشت . از آن پس
دل‌های هزاران شیعه به ضریح زیبا و با صفای خانم گره خورد و شیعیان هرچه دلتنگی از فقدان مزار بی بی
حضرت فاطمه (سلام الله علیها) در دل نهفته دارند . اینجا و در کنار بارگاه نورانی این سلاله عشق صمیمانه با
حضرت معصومه (سلام الله علیها) در میان می گذارند . چه بسا دل‌هایی که از داغ زهرا سوخته است و برای
تسلی خاطر دل در گرو این بارگاه نورانی دارند .

شاعری دلسوخته کلامی زیبا را در این حال و هوا به واژه کشیده که :

آن قبر که در مدینه شد گم پیدا شده در مدینه قم

حضرت معصومه تجلی محبت های فاطمه زهرا (سلام الله علیها) است و گاه برای شیعیان واقعی جریانات و
حکایاتی به وقوع می پیوندد که باور به این حقیقت را استوارتر می گرداند مرحوم آیت ا... مرعشی نجفی مکرر
جریان آمدن خویش به قم را اینگونه نقل می کنند که :

پدرم مرحوم آیت ا... سید محمود مرعشی که در نجف اشرف می زیست بسیار علاقمند بود که به طریقی محل
قبر شریف جده اش زهرا (سلام الله علیها) را بیابد . برای این مقصود مشغول عبادت و ذکر و دعا شد و چهل شب

به آن مداومت کرد تا شاید از طریقی از محل مرقد شریف حضرت آگاه گردد شب چهلیم بعد از انجام اعمال مخصوص و توسل فراوان به بستر خواب رفت و در عالم خواب به محضر امام باقر (علیه السلام) رسید امام به او فرمودند:

"علیک بکریمه اهل البیت".

ایشان تصور کرد منظور امام از این جمله " حضرت زهرا سلام الله علیها " است عرض کرد : آری قربانت گردم ! من نیز برای این جهت چهل شب به عبادت و توسل پرداختم که محل شریف قبر آن حضرت را دقیقتر بدانم و زیارتش کنم . امام (علیه السلام) فرمودند : منظور من قبر شریف حضرت معصومه در قم است پس افزودند :

به خاطر مصالحی خداوند اراده نموده که قبر حضرت زهرا برای همیشه بر همگان مخفی باشد از این رو قبر حضرت معصومه را تجلیگاه قبر شریف حضرت زهرا (سلام الله علیها) قرارداده است . اگر قرار بود قبر حضرت آشکار باشد همان شکوه و عظمتی که برای مرقد حضرت زهرا (سلام الله علیها) مقدر بود خداوند برای قبر حضرت معصومه (سلام الله علیها) قرار داده است(6).

بعد از بیدار شدن از خواب آیت ا... سید محمود مرعشی بی درنگ با همه اعضای خانواده اش از نجف اشرف عازم قم شد و به زیارت مرقد حضرت معصومه (سلام الله علیها) پرداخت .

آری هرگاه به زیارت محبوبه خدا می روم اشک هایم را نذر مظلومانه آل الله می نمایم تا روزیکه سبز پوش ذوالفقار بدست ، از افق طلوع کند و برمزار غریبانه مادر خویش بارانی شود .

قاصدکها ، پروانه ها و ستاره ها هر روز به نمازهای بانو اقتدا می کنند و چه زیباست عطر محبوبه آل بیت ! وقتی نسیم نوازشگر زیارتنامه چشمهایمان را طراوت می بخشد .

یا فاطمه اشفعی لنا عندالله

والسلام

منابع

- 1- بحارالانوار
- 2- منهاج الدموع
- 3- مفاتیح الجنان
- 4- حضرت معصومه فاطمه دوم
- 5- کریمه اهل بیت
- 6- فروغی از کوثر
- 7- ماهنامه کوثر